

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال پنجم، شماره دهم، بهار و تابستان ۹۴، صفحات ۱۲۱-۱۴۴

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۴/۳/۳۰

بررسی پدیده راهزنی در سده هشتم هجری با تأکید بر روایات صفوه‌الصفاء

یزدان فرخی^۱

هوشنگ خسرو بیگی^۲

چکیده

فعالیت راهزنان به دلیل ماهیت این گروه همواره در سایه ابهام باقی مانده است. در صورتی که ماهیت راهزنان هر چه بوده باشد، به‌عنوان یکی از گروه‌هایی که با فعالیت‌های خود بخش‌های تمدنی و اقتصادی و به‌طور کلی امنیت جامعه و اقتدار حکمرانان را تحت تأثیر قرار می‌دادند، قابل بررسی و ملاحظه است. علاوه بر این روزگار حکمرانی مغول‌ها به‌ویژه در اواخر دوره ایلخانی در ایران دوره ویژه‌ای از جهت رشد و افزایش شمار گروه‌های راهزنی و شیوع مسأله راهزنی محسوب می‌شود.

از طرفی نیز مطالب اطلاعات متون تاریخ‌نگاری تاریخ میانه ایران و اسلام از جهت توجه به این گروه بسیار اندک بوده و هرگونه تحقیق درباره راهزنان و سایر مباحث اجتماعی مرتبط با آنان مستلزم توجه به متون دیگری نظیر متون ادبی، عرفانی است. در این میان صفوه‌الصفاء عنوان یکی از تألیفات مهم تذکره‌ای در دنیای تصوّف در اواخر عهد ایلخانی، در لابلای مطالب خود اطلاعاتی در مورد وضعیت و تشکیلات درونی راهزنان در دسترس قرار می‌دهد که تاکنون مورد توجه شایسته محققان قرار نگرفته است. هدف این مقاله بررسی روایات متعدد صفوه‌الصفاء درباره پدیده راهزنی و تحلیل آن‌ها به‌منظور شناخت حیات و فعالیت‌های تشکیلات راهزنان است.

واژگان کلیدی: راهزنی، حرامیان، گروه اجتماعی، صفوه‌الصفاء، شیخ صفی‌الدین، مریدان.

۱ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور
y_farrokhi@pnu.ac.ir

۲ - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور
kh_beagi@pnu.ac.ir

۱ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور

۲ - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور

Examining the Phenomenon of Banditry in the Eighth Century (H), with an Emphasis on the Safwat al Safā

Y. Farrokhi¹

H. Khosrobeigi²

Abstract

Although bandit crimes and activities have always been in the shadow of vagueness. In fact, their activities have largely affected the civil and economical sections, the authority of the rulers and the safety of the society needing serious investigation. Moreover, during the reign of the Mongols, particularly in the late period of Ilkhanids, one witnesses a growing number of bandit groups and in fact banditry was very common in Iran of that time. On the other hand, There is scarcity of attention about the issue of banditry in the available historiographical texts of the middle Iran as well as Islamic history. There for, other literary and mystical sources need to be consulted to gain more information about bandits and their related social issues. In this regard, the *Safwat al Safa* biography, as one of the most important publications in the world of Sufism in the late Period of Ilkhanids reign, Presents information about the status and the internal organization of bandits largely neglected by the researchers.

This paper investigates several statements mentioned in *Safwat al Safā* about banditry phenomenon and tries to analyze those statements to know more about the bandits' life quality and activities.

Keywords: Banditry, Harāmiān, Social groups, Safwat al Safā, Sheykh Safi al-din, devotees.

1 - Assistant Professor, Department of History, Payam e Noor University.
Email: y_farrokhi@pnu.ac.ir

2 - Associate Professor, Department of History, Payam e Noor University.
Email: kh_beagi@pnu.ac.ir

مقدمه

گشایش حوزه‌های مطالعات تاریخ اجتماعی و پرداختن به گروه‌های غیر نخبه، یکی از دستاوردهای اخیر علم تاریخ است. در این نوع تفکر به‌ویژه در خصوص بخش‌های فرودست جامعه، زنان و نیز گروه‌هایی که خارج از عرف و قوانین مورد تأیید جامعه فعالیت می‌کنند، مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد. هدف این نوع تحقیق دستیابی به تصویری کامل‌تر از گذشته بشری است. با این حال به دلیل تازگی به وجود آمدن این رویکرد و نیز مشکل استنادی آن در منابع تاریخی، پژوهش‌های اندکی در این عرصه صورت گرفته است.

این وضعیت در مورد گروه‌هایی که خارج از حیطه عرف، قانون و اخلاق فعالیت می‌کردند-اما در هر صورت وجود و فعالیت اجتماعی دارند- و به‌زعم مایکل استنفورد در زمره «گروه‌های نادیده گرفته شده در تاریخ» محسوب می‌شوند (استنفورد، ۱۳۸۲: ۳۱)، به‌مراتب بیشتر به چشم می‌خورد. در تحقیقات تاریخ اجتماعی، کمترین اهمیت این گروه‌ها این است که آن‌ها بخشی از جامعه را تشکیل می‌دادند و در آن جامعه حضور اجتماعی ملموس و تا اندازه مشخص و تأثیرگذار دارند. از این‌رو برای بازسازی گذشته چاره‌ای جز پرداختن به آن‌ها وجود ندارد. هدف این بررسی شناسایی تشکیلات درونی، ماهیت حرفه‌ای و پیوندهای اجتماعی گروه‌های عیار و راهزن با استفاده از محتوای کتاب صفوه‌الصفاء ابن بزاز و تحلیل روایت‌های مختلف این اثر درباره اقدامات راهزنان است.

طرح مسأله

راهزنان یکی از گروه‌های اجتماعی نادیده انگاشته شده در تاریخ ایران، به شمار می‌رود که با عناوینی چون «حرامیان» نیز شناخته می‌شوند. اینان معمولاً در اجتماع به‌صورت آزادانه فعالیت نمی‌کنند و حضور آن‌ها مورد تأیید حکومت و عرف قرار نداشته است. در متون تاریخی اطلاعات کمی از این گروه در دست است. با این حال در برخی از متون تصوف و سایر متون ادبی اطلاعات پراکنده‌ای از آن‌ها به دست می‌آید.

به‌عنوان نمونه از بررسی زندگی «فضیل عیاض» یکی عرفا و صوفیه بزرگ مشخص می‌شود که وی پی‌پی از گرویدن به تصوف سردسته یکی از گروه‌های راهزن بوده و

سازمان‌دهی تشکیلات آن‌ها را بر عهده داشته است «و اول حال او چنان بود که در میان بیابان مرو و باورد خیمه زده بود... و یاران بسیار داشت هم دزد و راهزن هر مال که پیش او بردندی او قسمت کردی که مهتر ایشان بود، آنچه خواستی نصیب خود برداشتی و هرگز از جماعت دست برداشتی و هر خدمتکاری که خدمت جماعت نکردی او را دور کردی» (نیشابوری، ۱۳۸۷: ۷۶).

همچنین برخی از مشاهیر سیاسی و حکمرانان ایران تحت عنوان «عیاری» به راهزنی می‌پرداختند که نمونه مشهور آن یعقوب لیث صفار (فرمانروایی از ۲۴۷ تا ۲۶۵ ق) است. وی در آغاز کار خود در سیستان، به پیشه رویگری می‌پرداخت و از صنف رویگران بود. وی تحت تأثیر برخی رویدادها به عیاری و راهزنی روی آورده و پس از مدتی صاحب به شهرت و قدرت نظامی دست یافت. یعقوب لیث مدتی بعد موفق به ایجاد یک حکومت در سیستان و سپس در مناطق دیگر گردید و بدین ترتیب سلسله صفاریان (۲۴۷ تا ۳۹۳ ق) را در ایران تأسیس نمود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۴-۳۰۵).

باینکه ماسینیون از راهزنان در دوران خلافت به‌عنوان یک صنف یاد می‌کند و تلاش می‌کند تشکیلات آن‌ها را در شمار گروه‌های حرفه‌ای در نظر آورد (Massignon, 1949: 215)، اما این نوع نگرش وی غالباً مورد نقد بسیاری از محققان قرار گرفته و گفته می‌شود وی منظور خود را از صنف به‌خوبی تعریف و تحدید نساخته است (Floor, 1987: p773). به هر روی این نوشتار در پی تأیید یا رد چنین نظریه‌هایی نیست، بلکه تلاش و هدف آن پرتو افکندن به شرایط اجتماعی راهزنان و تشکیلات درونی آن‌ها به‌عنوان یک واحد و گروه اجتماعی به مفهوم عام آن برای روشن شدن وضعیت و شرایط فعالیت‌های حرفه‌ای آن‌ها خواهد بود. همچنین قرن هشتم هجری به دلیل شرایط خاص سیاسی- اجتماعی دوره خاصی محسوب می‌شود. از این‌رو تمرکز این مقاله به قرن هشتم هجری و مطالعه موردی اثر بسیار پراهمیت (از جهت پرداختن این اثر به گروه‌های مختلف اجتماعی) صفوه‌الصفاء خواهد بود.

مهر و موم‌ها پیش پطروشفسکی با نگاه و نگرش خاص محققان شوروی در بررسی تاریخ اجتماعی ایران در دوره مغول به جریانی اشاره نمود که بر حضور چشم‌گیر راهزنان در

عرصه جامعه ایران تأکید داشت. وی گروه‌های راهزنان را مراکز مقاومت خلق علیه ظلم و ستم حکومت معرفی نمود و عمومیت یافتن آن را برای توضیح نظریه خاص خود به کار برد «از اواسط قرن چهاردهم [هشتم] نیز راهزنی یعنی نهضت غیرمنظم خلق علیه مغولان جنبه دسته جمعی پیدا کرد» (پطروشفسکی، ۱۳۵۷: ۷۸۶).

وی در مورد ترکیب اجتماعی راهزنان به قضاوت پرداخته و آن‌ها را «دستجات عاصیان» لقب می‌دهد و معتقد است که «هدف و قربانی این حملات کماکان - مانند زمان رشیدالدین - افراد منتسب به طبقه روحانیان عالی مقام و عمال بلند مرتبه و بازرگانان اورتاق خاص سلطان و امثالهم بوده‌اند» (پطروشفسکی، ۱۳۵۷: ۷۷۶-۸۶).

هرچند اشاره و نکته‌بینی پطروشفسکی به جایگاه راهزنان به‌عنوان یک گروه اجتماعی و پیوند دادن این پدیده اجتماعی به یک موضوع سیاسی در ایران روزگار مغول قابل اعتنا و ارزشمند است اما وی در تحلیل‌ها عمدتاً به دو منبع تاریخ‌نگاری و مرتبط با حکومت یعنی جامع‌التواریخ و دستورالکاتب مستند کرده است و از آنجایی که هر دو اثر اخیر پدیده‌ای چون راهزنی را از دید حکومتی و سیاسی دیده و گزارش کرده‌اند، لاجرم چنین برداشت شده که راهزنان تنها به عوامل حکومت مغول و مأموران حکومتی تعرض کرده و فرضیه مذکور یعنی تعریف پدیده راهزنی با عنوان «نهضت غیرمنظم خلق علیه مغولان» در نظر تقویت شده است.

به هر روی طرح پدیده راهزنی به‌عنوان یکی پدیده اجتماعی بدون در نظر گرفتن منابع اصلی تاریخ اجتماعی ایران مثل تذکره عرفا و صوفیان ناقص خواهد بود. از جمله منابع مهم تاریخ اجتماعی ایران در این روزگار صفوه‌الصفاء اثری با مضمون شرح احوال و تذکره شیخ صفی‌الدین اردبیلی و طریقت وی است. هرچند این اثر گزارش‌های متعددی درباره پدیده راهزنی در بردارد و این موضوع را به‌عنوان یک پدیده اجتماعی گزارش کرده است، اما پطروشفسکی توجه شایانی به محتوای گزارشی راهزنی در این اثر نداشته است. به نظر می‌رسد که بررسی محتوای صفوه صفا می‌تواند زمینه را برای نگرش دقیق‌تر و بررسی دیدگاه و پیش‌فرض پژوهشگرانی چون پطروشفسکی مطرح شده را تعدیل نماید. در خصوص محتوای کتاب صفوه‌الصفاء پیش از این نیز تحقیقی در مورد پیوند طریقت صفوی

با پیشه‌وران به‌عنوان بخشی از گروه‌های اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است (خسرویگی و فرخی، ۱۳۸۸: ۱۶-۴۵). هدف این بررسی جدید، شناسایی این رابطه با یکی دیگر از گروه‌های اجتماعی یعنی راهزنان خواهد بود.

صفوه‌الصفاء

صفوه‌الصفاء یا مواهب السنیه فی مناقب‌الصفویه به‌وسیله درویش توکلی ابن اسماعیل ابن حاجی اردبیلی مشهور به ابن بزاز^۱ یکی از دراویش و پیروان شیخ که اتفاقاً از پایگاهی اجتماعی وابسته به پیشه‌وران بود، گردآوری شده است (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۵ق: ج ۱۵، ۴۹؛ ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳)^۲. هدف مؤلف تألیف اثری درباره زندگی شیخ صفی‌الدین و شرح بزرگی‌های وی بوده‌است. ابن بزاز با گردآوری روایت‌های مختلف از معاصرین خود این اثر را سامان داده است. روش مؤلف بیان بزرگی شیخ صفی‌الدین و اعتقاد مردم نسبت به وی با استفاده از روایت پیروان طریقت صفوی - عمدتاً متشکل از پیشه‌وران و مردم عادی - بوده‌است. در این اثر به صورت مکرر روایات خارق‌العاده و معجزه‌گونه‌ای تحت عنوان کرامت درباره زندگی و منش شیخ صفی‌الدین اردبیلی روایت می‌شود.

اما مؤلف در ضمن بیان موضوع اصلی خود به‌گونه‌ای بی‌نظیر حیات شهری و زندگی روزمره جامعه ایران اواخر حکومت ایلخانی را به‌خوبی به تصویر کشیده است؛ به‌طوری که ماجرای راهزنی‌ها نیز به‌عنوان یکی از واقعیت‌های این دوره مضمونی برای بیان کرامات شیخ صفی‌الدین تبدیل شده است. از آنجایی که روایات از زبان گروه‌های به‌اصطلاح «عوام» تشریح شده و اثر مجال و فرصت زیادی برای بیان توصیف حوادث و جزئیات داشته، می‌تواند اطلاعات خوبی در زمینه بحث این پژوهش در اختیار قرار دهد. از این‌رو می‌توان انتظار داشت این مطالعه درباره تشکیلات داخلی، هویت اجتماعی ارتباطات شهری راهزنان و مناطق حضور آن‌ها به‌عنوان عرصه‌ای ناامن اطلاعات قابل توجهی در اختیار قرار دهد. نخست به جهت شناخت محتوای روایات تلاش می‌شود جزئیات روایت‌های مربوط به

۱ - همچنین برای بررسی‌های اجمالی و مختصر درباره ابن بزاز بنگرید: (Savory, 1991: 8; موحّد، ۱۳۶۹: ج ۳، ص ۱۰۶)

۲ - برای یک بررسی اجمالی درباره محتوای تاریخی صفوه‌الصفاء نک: (نیکیتین، ۱۳۳۹: ۲۸۶)

راهزنی‌ها به صورت مستقل مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

پیش از بررسی روایات صفوه‌الصفاء درباره راهزنی لازم است که اشاره شود، پدیده راهزنی در روزگار مغول در ایران به‌ویژه در عهد ایلخانان، پدیده‌ای است که به صورت جسته و گریخته در متون تاریخ‌نگاری هم به آن اشاره شده است. برای نمونه رشیدالدین فضل‌الله به بهانه برجسته ساختن اصلاحات غازانی و نشان دادن اهمیت آن‌ها، بیان احوالات راهزنان را نیز در متن روایات خود آورده است و البته ضمن بیان آن‌ها جزئیاتی از تشکیلات ایشان و نیز گروه‌های اجتماعی مرتبط با آن‌ها را نیز بیان می‌کند: «بر عالمیان پوشیده نیست که پیش ازین تطاول و استیلاء راهزنان و دزدان تا چه غایت بود و باآنکه انواع ایشان از مغول و تازیک و مرتد و کرد و لور و شول و شامی هرچه تمام‌تر بودند غلامان گریخته نیز با ایشان می‌پیوستند و نرود و اوباش شهرها پیش ایشان می‌رفتند و بعضی روستائیان و اطراف‌نشینان با ایشان یکی می‌شدند و قلاووزی [راهنمایی] می‌کردند و در تمامت شهرها جاسوس داشتندی تا از عزیمت اصناف مردم ایشان را خبر کنند و بعضی دزدان که مدّت‌ها راه می‌زدند و بآن کار شهرت می‌یافتند» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۴۵۲-۱۴۵۳)

چنانکه از فحوای مطالب اخیر برمی‌آید رشیدالدین در روزگار پیش از غازان به مواردی اشاره می‌کند که موجب تقویت راهزنان می‌شده است. نخست حمایت روستائیان و اهالی شهرها به‌عنوان جاسوس و مخبر راهزنان است. دیگر شهرت راهزنان و عدم کوشش مؤثر حکومت در سرکوبی ایشان بوده است و اینکه گروه‌های صحراگرد و کوچ‌رو اعم از ایرانی و غیر ایرانی است که به پیشه راهزنی اشتغال داشتند. چنین مواردی را می‌توان با متن صفوه‌الصفاء و روایات آن مقایسه کرد. به‌ویژه اینکه روایات صفوه‌الصفاء بیشتر مربوط به روزگار پس از غازان خان و حتی در عهد زوال ایلخانان است و از جهت ضعف حکومت مرکزی این گروه‌ها مجال فعالیت بیشتری یافته بودند.

راهزنان در صفوه‌الصفاء

ابن بزاز در بیست روایت به گروه‌های راهزن، حرامی و عیار اشاره می‌کند. ابن بزاز در این روایت‌ها باهدف بیان کرامت‌های شیخ صفی‌الدین در حمایت از مریدانش در برابر

راهزنان و حرامیان و یا باهدف نشان دادن هدایت راهزنان به پرهیز از راهزنی و پیوستن طریقت دست زده است. خلاصه این روایت‌ها و بررسی آن‌ها به شرح زیر است:

روایت اول: راوی شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌الدین و شخص مورد حمله قرار گرفته حاجی آملی نامی است که در تبریز ادعای «تشیخ» می‌کرد و خود را از شاگردان شیخ صدرالدین حموی می‌دانست و در واقع رقیبی برای شیخ صفی‌الدین و شیخ زاهد محسوب می‌شد (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۵۴). محل تعرض به وی در منطقه‌ای کوهستانی بوده است. «اتفاقاً حاجی آملی در آن وقت از گیلان به تبریز می‌رفت. در گریوه سراو (سراب) جمعی از حرامیان وی را تاراج کردند و هر چه داشت به غارت بردند» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۵۵). سفر شخص اخیر جزو سفرهای معمولی و غیرتجاری است. در روایت ظاهراً تناقضی وجود دارد و آن این است که برخلاف متن روایت همه چیز شخص اخیر را غارت نکردند، زیرا از جمله حرامیان مرکب را از وی نگرفته بودند و در چنانکه از ادامه متن برمی‌آید وی بر چارپای خود به شهر رسیده است «چون به تبریز رسید ... دو کس را از اوباش و رنود با همدیگر خصومت بود... حاجی آملی همچنان بر سر چهار پا در میان میانجی رفت» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۵۵).

روایت دوم: راوی نظام‌الدین زرگر اردبیلی یکی از مریدان شیخ صفی‌الدین است که روایات بسیاری را درباره شیخ ذکر نموده است (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۶۷۱، ۷۴۷، ۷۷۹، ۸۱۹، ۸۲۰). در این روایت مورد غارت شده‌ای وجود ندارد اما به «دراز دستی» و فعالیت یکی از راهزنان اهل «برزند» اشاره می‌شود. برزند یکی از دهستان‌های پنجگانه شهرستان گرمی است که در شمال شرقی استان اردبیل و در جنوب بيله سوار قرار دارد (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۱۲۶۷). مطابق روایت یکی از آهنگران بنام «غریب شاه» همراه فرزندش به دیدار دوست راهزن خود می‌رود «روزی در فصل زمستان از دیه کازیر با فرزند خود عزیمت دیه برزند کرد و پیش آدم برزندی- که مردی بود که بر راه‌ها دراز دستی کردی». غریب شاه در راه دچار کولاک می‌شود و با نیروی غیبی شیخ صفی‌الدین نجات می‌یابد و دست از رفتار ناپسند خود «شرب خمر» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۰۹) و احتمالاً ارتباط با حرامیان، «توبه» می‌کند.

نکته مهم در این روایت آشکار بودن نام و محل سکونت راهزن و ارتباط آشکار آهنگر با یک راهزن است. اینکه چه گونه شخصی آهنگر می‌توانسته است با راهزنان و حرامیان به

لحاظ اجتماعی، حرفه‌ای و شغلی پیوند برقرار کند، دشوار است، اما دست کم می‌توان گفت که حرفه آهنگری در تاریخ ایران به گروهی متمرد و سرپیچی کننده از نظم عادی جامعه شهرت داشتند (فرخی، ۱۳۸۷: ۴۷۰-۴۷۳).

روایت سوم: در این روایت راوی و شاهد روایت خواجه امین الدین از بستگان شیخ صفی‌الدین و یکی از تجار اردبیل است (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۵۸). در این روایت گروهی راهزن در حدود مسیر شیراز به اصفهان کاروان تجاری دوازده نفره‌ای را مورد حمله قرار داده، اما ظاهراً نه تنها موفق به غلبه نمی‌شوند و حتی شکست خورده و مورد تعقیب کاروانیان قرار می‌گیرند «ایشان هفت کس و ما دوازده کس بودیم. محاربه میان ما قایم شد. ما غالب و ایشان مغلوب شدند و ما در عقب ایشان می‌رفتیم» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۴). اما سپس راهزنان با کمک نیروهای دیگری که می‌توان آن‌ها را به «نیروهای پشتیبانی» ملقب کرد و در حدود «چهل کس»، روبرو شده و کاروانیان شکست می‌خورند (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۴). نکته مهمی که از فحوای این روایت می‌توان درک کرد این است که در اینجا راهزنان گروهی حرفه‌ای و مجهز بودند چنانکه به گفته راوی آن‌ها دارای تیر و کمان بودند «از حرامیان چند کس قصد من کردند... و دست به تیر برگشادند» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۴). افزون بر این انتخاب گزینه راهزنی برای غارت از جهت ثروت و دارایی کاروان نوعی برنامه حرفه‌ای مشخصی را دلالت می‌کند: «حرامیان بر اقمشه و امتعه کاروان استیلا یافتند و تاراج می‌کردند» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۴).

از لحاظ پیوندهای اجتماعی راهزنان در جامعه روزگار اواخر ایلخانان نفوذ اجتماعی و نوعی احترام طریقت صفوی در میان گروه‌های راهزنان از جمله گروه راهزنی مورد نظر این روایت است «اشتریان من گفت: این بار و قماش از آن شیخ است. دست از آن بازداشتند و به سلامت ماند و هیچ ضرر نفسی و مالی به من نرسید» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۴). گرچه در کتاب صفوه‌الصفاء نوعی اغراق و گزافه‌گویی در مورد نفوذ مشایخ بزرگی چون شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی‌الدین و خاندان وی در جامعه ایرانی وجود دارد اما به هر روی می‌توان از مضمونی که انتخاب شده از نفوذ مشایخ در جامعه ایرانی در این روزگار استنباط کرد.

روایت چهارم: راوی پیره داود هریری از مریدان شیخ صفی‌الدین است؛ شخص مورد

حمله قرار گرفته یکی از اهالی «کردستان» بود که به طریقت شیخ درآمد بود؛ محل هجوم در بیابان راه مکه است؛ راهزنان «دو نفر» از اعراب بیابان هستند که از فرصت جدا ماندن مرید شیخ از قافله استفاده کرده و وی را اعم از «لباس و غیره» غارت می‌کنند (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۸). در ادامه روایت اعراب باز می‌گردند و از کار خود پشیمان می‌شوند و دلیل آن را ترسی که شیخ در خواب به آن‌ها تلقین کرده بود، عنوان می‌کنند (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۹).

روایت پنجم: در این روایت راوی مولانا شمس‌الدین اقیمونی است. محل راهزنی در حدود راه اردبیل تا روم (آسیای صغیر) است. شخص مورد حمله قرار گرفته گروهی از مأموران مالیاتی وابسته به حکومت ایلخانان بوده که در حین مأموریت و آوردن مالیات منطقه روم به حکومت مرکزی بوده است (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۹). گرچه ظاهراً راهزن در انتخاب مورد راهزنی اطلاعات خوبی داشته است اما در این مورد راهزنی توسط یک شخص صورت گرفته و نتیجه‌ای حاصل نشده است چنانکه راوی می‌گوید «بانگ بر نوکران زدم برخاستند و در پی حرامی کردند. حرامی بگریخت» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۳۲۹). به نظر می‌رسد این مورد راهزنی از جمله مواردی بوده که مورد توجه محققانی چون پطروشفسکی قرار گرفته است و پیش از این به آن اشاره رفت.

روایت ششم: روای عوضشاه خباز یکی از مریدان شیخ است. در این روایت راوی به همراه «با چند کس» یعنی گروهی عادی از اهالی جامعه در سفری که از قرار معلوم غیرتجاری بوده، مورد حمله قرار می‌گیرد (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۳۳۱). محل حمله و استقرار راهزنان نیز «گریوه باد ناو» حد فاصل موقان و اردبیل بوده است. تعداد «حرامیان» شش نفر بوده اما درباره تجهیزات و سلاح آن‌ها سخنی به میان نیامده است. به هر صورت این اقدام ظاهراً باکرامت شیخ به نتیجه‌ای نمی‌رسد. در این روایت به محل استقرار راهزنان و منطقه مورد توجه برای ایشان یعنی گریوه یا گردنه اشاره شده است.

روایت هفتم: در این روایت گروهی از راهزنان در راه گیلان به اردبیل از اهالی تالش که ظاهراً در کار خود حرفه‌ای بودند، دسته‌ای از مردم عادی (یعنی غیرتجاری و غیردولتی) را مورد دستبرد قرار می‌دهند. تجهیزات راهزنان و تعداد آن‌ها مشخص نیست اما شیوه آن‌ها اسیر کردن و انتقال افراد به منطقه‌ای امن برای غارت و «تاراج» بوده است (ابن بزاز،

۱۳۷۹: ۳۲۳-۳۲۴).

روایت هشتم: راوی و شخص مورد راهزنی قرار گرفته کسی به نام پیره حسن ملاطیانی یکی از مریدان است. محل حمله بین تبریز به ملطیان - روستای راوی - واقع شده است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۳۳۴). راهزنان که تعداد آن‌ها چهار نفر اعلام شده با «شمشیر» به وی حمله می‌کنند، اما کرامت شیخ موجب می‌شود که وی از مهلکه نجات یابد. نکته حائز اهمیت این است که راوی از «درمی چند» که نزد وی به «امانت» بوده است، سخن می‌گوید. اطلاع حرامیان از وجود و «تقدی» که وی به همراه داشته است، می‌تواند نشانه‌ای از دقت اطلاع‌رسانی در تشکیلات حرامیان باشد.

روایت نهم: راوی پیره مراد گرمرودی یکی از مریدان شیخ بود؛ در این روایت شخصی مورد تعرض قرار نگرفته است سخن از اشتغال به «حرامگیری» شخصی به نام «کوله حاجی» است که محل راهزنی وی در «گریوه نیر» بود (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۳۹۷). محل زندگی وی ظاهراً در «دیه الغر» بوده است و به‌صورت عادی با مردم روستا معاشرت می‌کرد به‌طوری که شیخ صفی‌الدین فرصت می‌یابد وی را به ترک حرامی‌گری دعوت کند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۳۹۷). وی پس از این به دست «اوروک تنی» کشته می‌شود که به‌احتمال زیاد یکی از مأموران حکومتی بوده است.^۱ در این روایت اشاره به محل زندگی راهزن و محل فعالیت راهزنی وی نکته مهمی است «و به گریوه نیر رفت که حرامی کند» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۳۹۷).

روایت دهم: راوی نظام‌الدین زرگر از قول حاجی عادل بزاز اردبیلی از مریدان شیخ است. راهزنان تا نزدیکی دروازه شهر را مورد تعرض قرار داده و یکی از تجار به نام «برادر غیبی» به قتل رسانده بودند: «اتفاقاً حرامیان بر دروازه بودند ... برادر غیبی دلال را به قتل آورده بودند» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۶۷۲). راوی که ظاهراً از تجار و از مریدان شیخ است که از دست راهزنان مصون می‌ماند.

۱ - برای نمونه بنگرید به شخصی به نام اوروک که از مقامات دستگاه حکومت ایلخانان و جلایریان بوده و مقام کاتب مغولی و بخشی‌گری را داشته است (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۴۲).

روایت یازدهم: راوی خواجه نظام‌الدین پسر خواجه رکن‌الدین خواجه اردبیلی از مریدان شیخ است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۴۵). در این روایت حمله‌ای از سوی راهزنان سازمان‌دهی نشده است. اما به محدوده و حضور حرامیان در «سه منزلی» بغداد در یک «نیستان» اشاره شده است: «اتفاقاً نیستانی قوی پیش آمد... شخصی در پیش آمد و تصرع کرد به شیخ که یک خروار بار من در این نیستان افتاده است و مقام حرامیان است...» (همان: ۷۴۶). شیخ با فرستادن مریدان خود بار آن شخص را بدون برخورد و اشاره با راهزنان به او می‌دهند. ویژگی مهم این روایت محدوده جغرافیایی است که برای راهزنان و محل فعالیت آن‌ها در نزدیکی بغداد مشخص شده است.

روایت دوازدهم: در این روایت یکی از مردم عادی و از پیشه صابون پزان اردبیل از قول پدرش گزارشی را از یک راهزنی در بیشه‌ای در حدود راه اردبیل به «هماشهره موقان» نقل می‌کند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۵۷). قربانی یکی از پیروان طریقت صفوی که از پیشه‌وران اردبیل بوده و به تنهایی مسیر خود را طی می‌کرده است. راهزنان گرچه به حرمت نماز خواندن آن مسافر بدو حمله نمی‌کنند اما پس از آن تمام اموال او را غارت می‌کنند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۵۷).

یکی از راهزنان پس از شنیدن اینکه مسافر پیرو طریقت است اموال او را پس می‌دهد و دو تن دیگر به کار خود ادامه می‌دهند و در بافت روایت به همین دلیل عاقبت بدی پیدا می‌کنند و ظاهراً توسط یکی از مأموران حکومتی مغول به نام «امیر اکرینج» دستگیر و کشته می‌شوند. گرچه در روایت آمده که امیر اکرینج به جهت بی‌احترامی به شیخ آن گروه را کشته است. اما جالب توجه است که بخشی از وظایف امرای مغول تحت تعقیب قرار دادن راهزنان بوده است. چنانکه در متن روایت آمده است که «امیر اکرینج» به صورت اتفاقی به مسواک پیر ابراهیم^۱ برمی‌خورد و قصد پی‌گیری حرامیان می‌کند «به نوکران گفت این مسواک پیران است که حرامیان از میز فرود بریده‌اند اگر خاندان پیر برکتی باشد آن حرامی را به من نماید تا داد این ازیشان بخواهم» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۵۸). امیر اکرینج رد آنها را پیدا می‌کند «ناگاه دید سه مرد کماندار از زیر سنگ بیرون جستند چون امیر اکرینج را دیدند

۱ - در این روایت پیره ابراهیم مرید شیخ صفی‌الدین این مسواک را از شیخ به عنوان تبرک گرفته بود.

دست به تیر کردند» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۵۸). در این نبرد آن شخصی که به شیخ اعتقاد آورده بود جان سالم بدر می‌برد. اما دو برادر به سزای توهین و بی‌ادبی و بی‌اعتقاد به شیخ کشته می‌شوند.

محتوای این روایت حاوی سه نکته مهم درباره وضعیت راهزنان در این روزگار است. نخست اینکه مطابق بافت راهزنان نسبت به نماز و مفاهیم دینی با دیده احترام می‌نگریستند.

اما نکته دوم این است که مطابق روایت ابن بزاز چنین تلقین شده است که حتی اگر راهزنان هم به شیخ اعتقاد داشته باشند، برای ایشان هم در طریقت جایگاهی وجود دارد؛ این معنا از سرنوشت آن یک تن روشن می‌شود.

سوم اینکه راوی داستان، امیر مغول را شخصی معرفی کند که در پی گرفتن انتقام از کسانی است که حرمت شیخ را نادیده گرفته و با پیروان او بی‌احترامی کرده بودند. اما از جهتی تاریخی نیز بافت روایت می‌تواند روشن‌کننده وظایف اداری و حکومتی امیر مغول نیز باشد. به عبارتی دیگر یکی از وظایف ساختار حکومت مغول به‌ویژه بر عهده امرای مغول بود تا در برابر ناامنی به‌ویژه مساله راهزنان اهتمام ورزیده و به سرکوب ایشان بپردازند و به همین منظور حکومت ایلخانی مقامی را با عنوان امیر «تتغاول» جهت تعقیب حرامیان و حمایت و صیانت راه‌ها تعیین کرده بودند و در نامه‌ای برجای مانده از مکتوبات اداری اواخر عهد ایلخانان وظیفه تعقیب راهزنان و یافتن اموال مسافران و کاروانیان و نیز به مجازات رساندن حرامیان را بر عهده آن مقام گذارده است (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۲۹۴-۲۹۵).

این موضوع در بافت روایت صفوه‌الصفاء هم از جهت تحت تعقیب قرار دادن حرامی برای به دست آوردن اموال مسروقه و نیز از جهت مجازات کردن آن‌ها حائز اهمیت است. در متن صفوه‌الصفاء چنین آمده که پس از دستگیری حرامیان سر آن دو تن زده شده و به اردبیل فرستادند تا در «بازار» شهر آویزان کنند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۵۸).

روایت سیزدهم: در این روایت مولانا محیی‌الدین یکی از مریدان شیخ صفی‌الدین روایتی را از شیخ درباره شخصی نقل می‌کند که در مقابل راهزنان شجاعت نشان داده و

کاروان را از دست راهزنان نجات می‌دهد (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۶۵). محل راهزنی در حدود «پرده لیز» از روستاهای اطراف اردبیل بوده و راهزنان با عنوان «حرامیان» معرفی شده و ظاهراً مشتمل بر گروهی قابل توجه بودند.

«شیخ... در کنار دیه سنجید مزار دیگری بنمود و فرمود که این شخص نامش محمد است. مردی دلی بوده است و این آن شخص است که نوبتی در پرده لیز حرامیان کاروانیان را بزدند و می‌خواستند قصد ایشان کنند که ناگاه شخصی را دیدند بر اسبی سیاه نشسته بیامد و دفع آن حرامیان کرد و کاروان را اخلاص داد» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۷۶۵).

محتوا و بافت این روایت از جهت اقدام حماسی و قهرمانی شخصیت اصلی روایت، شباهت زیادی به روایت پهلوانان داستان‌های عامیانه دارد. در «داراب‌نامه» بیغمی که به روایتی در قرن هشتم تألیف شده است نظایر این روایت دیده می‌شود (نک: بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۱، ۲۸، ۳۱). گذشته از اینکه بافت روایت داستانی و اغراق گونه است و کاروانیان بر اثر چیزی شبیه به معجزه نجات‌یافته بودند، اما به هر حال وقوع راهزنی به‌عنوان رویدادی گزارش شده که هدف راهزنان مشخص و یک مورد کاروان تجاری بوده است و چنانکه راوی آن را گزارش می‌کند گروهی متشکل محسوب می‌شده‌اند که به پیشه اخیر مکرر مشغول بودند.

روایت چهاردهم: راوی خواجه امین الدین یکی از تجار و مرید شیخ است. راهزنان موفق شده بودند در مسیر تجاری اصفهان اردبیل و در محلی به نام محمود آباد (احتمالاً حوالی اصفهان) بخشی از اموال تجاری یکی از تجار را مورد دستبرد قرار دهند. راوی مدعی است که این مقدار در حدود «یک خروار بار» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۸۱۷) بوده و شیخ محلی مخفی کردن این اموال را نشان داده و او با کمک حکام منطقه درصدد بازگرداندن آن برمی‌آید. نکته جالب توجه در مورد این روایت راهزنی این است که اموال ربوده شده در مخفیگاهی که از آن به «که‌ریز» و راه‌های زیرزمینی یاد می‌شود، پنهان شده بود: «...چاههای عمیق و نقب‌های تاریک دیدم تفحص در آن گستاخی نتوانستم کردن...» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۸۱۷) به هر روی این روایت نشان می‌دهد که که‌ریزها می‌توانسته مأمّن و

مخفیگاهی برای راهزنان و حرامیان و انباری برای آن‌ها محسوب گردد.^۱ علاوه بر این شیوه مخفیانه و بدون درگیری دستبرد به کاروانیان نیز نکته‌ای خاص و قابل تأمل در مورد شیوه و روش راهزنان در این روزگار است.

روایت پانزدهم: روای خواجه محمد افضلی سراوی از مریدان شیخ است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۰۸). راهزنان گروهی از تجار به همراه راوی را به محاصره می‌گیرند. محل حادثه روستایی به نام «ساباط» در راه اصفهان- اردبیل است. قدر و توان نظامی راهزنان به قدری بوده است که راهزنان روستای یاد شده را دوازده روز در محاصره می‌گیرند «جماعت حرامیان انبوه بیامدند و دیه را حصار کردند و دوازده روز حرب بود و دیه در حصار و ما نیز به حرب استاده و هفت تن از حرامیان کشته شدند» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۰۸).

این روایت از جهت‌های مختلفی حائز اهمیت است. نخست اینکه راهزنان مورد انتخاب شده خود را از میان یک گروه تجاری و هدف کاملاً اقتصادی انتخاب کرده بودند به عبارتی دیگر ظاهراً راهزنان اطلاعات دقیقی از محتوای بار کاروان و تجاری بودن آن داشتند و گویا چنان رشیدالدین اشاره می‌کند راهزنان «و در... شهرها جاسوس داشتندی» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۴۵۲-۱۴۵۳) گروه راهزنان هم از جهت تعداد و هم از نظر عملکرد گروهی مجهز محسوب می‌شوند سرانجام اینکه این اقدام راهزنان از جهت محاصره شبیه یک روستا به یک لشکرکشی است که البته ظاهراً در این روزگار بی‌سابقه نیست. نخجوانی دیوانسالار اواخر عهد ایلخانی مکتوبی دیوانی را در اثر خود درج کرده که مطابق آن «بواسطه استیلای حرامیان» در اطراف قزوین، رعایا از پرداخت مالیات‌های دیوانی ناتوان و درمانده شده بودند (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۲۹۶). این روایت به‌نوعی اوضاع آشفتگی ایران را در اواخر عهد ایلخانی و ناتوانی حکومت در دفع راهزنان و غلبه آن‌ها در برابر نیروهای حکومت را بازگو می‌کند.

روایت شانزدهم: در این روایت راوی عبدالله فرزند پیره عزالدین یکی از مریدان شیخ

۱ - رشیدالدین فضل‌الله در اوایل قرن هشتم هجری می‌نویسد که رعایا از دست «محصلان» و ماموران مالیاتی حکومت به جهت ظلم و ستمی که در گرفتن انواع مالیات و دیگر تعرض‌ها مرتکب می‌شدند، به کهریزها پناه می‌بردند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱) از این رو کهریزها را تنها مخفیگاهی برای راهزنان بلکه باید کارکرد آن را به عنوان پناهگاهی برای رعایا و مردم عادی نیز در نظر گرفت.

است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۱۲). در اینجا گروهی مورد دستبرد قرار گرفته دسته‌ای از تجار اهل چبستر (شبستر) بودند. این گروه در حال طی طریق از اردبیل به قراباغ اران در محلی به نام «سپیده دره» در حدود رباط خواجه رشیدالدین مورد تعرض قرار گرفته بودند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۱۲). راهزنان اموال و آلات و حتی رخت و لباس مسافران را غارت کرده بودند. توجه شود که چنانکه از عنوان محل دستبرد دیده می‌شود، دره‌ها جایی مناسبی برای انجام عملیات راهزنی محسوب می‌شده است.

روایت هفدهم: راوی خواجه محمد افضلی سراوی از مریدان شیخ است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۴). در این روایت گزارشی از حضور یک گروه از راهزنان است که با نام سرکرده آن‌ها به نام «جمال لوک» شناخته می‌شوند. محل راهزنی در حدود راه تجاری اصفهان است و از این رو بیم و نگرانی کاروانیان مضمون اصلی روایت راهزنی است: «شبی از جمال لوک - که یکی از حرامیان غالب بود - بیم عظیم داشتیم و مردم از مال و سر ایمن نبودند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۴).

روایت هیجدهم: راوی، خواجه امین الدین از مریدان شیخ است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۴۳). در این روایت یک گروه تجاری در راه اصفهان به اردبیل در محلی به نام «گل باریکان» مورد تهدید و در معرض دستبرد راهزنان قرار می‌گیرد. شیوه و روش راهزنان به این صورت است که از فرصت استراحت و اتراق کاروان استفاده کرده و قصد دزدیدن اموال را می‌کنند که البته در این روایت باکرامت شیخ صفی‌الدین کاروان نجات پیدا می‌کند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۴۴).

روایت نوزدهم: راوی ضیاء‌الدین فرج‌الله فرزند پیره یوسف یکی از مریدان شیخ است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۱۵۹). پیره یوسف یکی از مریدان شیخ صفی‌الدین در بیرون شهر اردبیل مورد تعرض گروهی از راهزنان قرار می‌گیرد. از تعداد حرامیان اطلاعی در دست نیست، اما به سرکرده ایشان به نام «شمس حرامی» اشاره شده که شخصاً قصد گرفتن اموال از جمله «اسب و جامه» آن شخص می‌کند که البته با گزارش کرامتی از شیخ صفی‌الدین، سرکرده راهزنان به حال بدی می‌افتد و مطابق متن «لال» می‌شود.

نکته محل تأمل این که در محتوای روایت چنین تلقین می‌شود که راهزنان با دیدن کرامت شیخ توبه می‌کنند و به شیخ و طریقت او اعتقاد می‌آورند «دیگر حرامیان چون این حال بدیدند سخت بترسیدند و از سر اعتقاد پیره یوسف رحمه‌الله علیه نادم شدند» (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۱۵۹). هرچند که محتوای روایت اخیر به نوعی گزافه‌گویانه و مملو از اغراق است، اما از قرار معلوم در روزگار مورد بحث باور چنین ادعاها و سخنانی در میان مردم عامی امری پذیرفتنی و شایع بوده است. چنانکه از جریان قیام محمود تارابی در روزگار غلبه مغول‌ها در بخارا مشاهده می‌شود، مردم بخارا ادعای «پری‌داری» و ارتباط محمود تارابی با جنیان را پذیرفته بودند و تا جایی که جوینی به شرح رویداد پرداخته، مردم بخارا با ملاحظه این معجزات دعوی او را پذیرفته و با پیوستن به وی شورش خطرناکی علیه حکومت مغول صورت داده بودند و حکومت مغول برای فرونشاندن آن دچار زحمت بسیاری شده بود (نک: جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ۸۵-۸۶).

در پایان روایت، با واسطه و تضرع «پدر و مادر پیر شمس حرامی»، سرکرده راهزنان بخشیده می‌شود. گرچه در اثر همان بیماری فوت می‌کند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۱۵۹-۶۰). در این روایت، ابن بزاز ضمن بیان کرامت شیخ صفی‌الدین روایت را به گونه‌ای نوشته است که سرانجام چنین استنباط می‌شود که حتی راهزنان نیز تحت شرایطی اگر توبه کنند، می‌توانند به طریقت پیوسته و در جمع مریدان درآیند و هرچند سرکرده ایشان توبه نکرده بود و به مجازات خود رسید اما سرانجام نوعی بخشش برای وی در متن روایت دیده می‌شود.

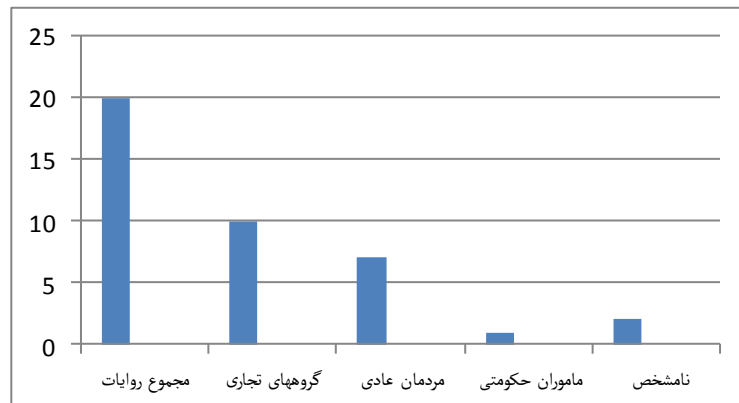
روایت بیستم: راوی مولانا نجم‌الدین غریبلی اردبیلی یکی از مریدان شیخ صفی‌الدین است. راهزنان در این روایت به گله گوسفندان برادرزاده پیره یوسف ایلاونقی یکی از خلفای شیخ صفی‌الدین دستبرد زده بودند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۱۶۷) محل راهزنی جایی نزدیکی زاویه پیره یوسف در حدود اردبیل است. راهزنان در اثر بی‌مبالاتی و بی‌توجهی چوپان گله گوسفندان را دزدیده بودند. اطلاعی از تجهیزات، تعداد راهزنان ذکر نشده، اما از لفظ به کار رفته در متن چنین برمی‌آید که گروهی از «حرامیان» بودند که از غفلت چوپان بهره‌برداری کرده بودند. محل راهزنی در کوهستان بوده است.

همچنین در صفوه‌الصفاء اشاره‌هایی وجود دارد که به نوعی حضور راهزنان را به صورت

کلی و غیرمستقیم بیان کند. از جمله اینکه گفته شده اهالی روستای تول در اطراف اردبیل «دزد، شریر، حرامی» هستند (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۴۵) و یا اینکه در روایتی از وجود حرامیان دریایی در دریای گیلان سخن به میان آمده است (ابن بزاز، ۱۳۷۹: ۱۰۴۵) که البته به هر شکل این دو مورد در میان موارد بررسی شده این مقاله ذکر نشده است.

جدول کیفیت و کمیت راهزنی‌ها						
روایت	منطقه راهزنی	ماهیت اجتماعی راهزنان	شمار راهزنان	تجهیزات راهزنان	ماهیت اجتماعی افراد مورد راهزنی	اموال به غارت رفته
۱	گردنه سراو(سراب)	یک گروه راهزن حرفه‌ای	نامشخص	اشاره‌ای نشده است	مردمان عادی	اموال وی به جز چهارپا و احتمالاً البسه وی
۲	برزند در جنوب بیله سوار از توابع اردبیل	راهزنی از اهالی روستا بانام شناخته شده	نامشخص	اشاره نشده است	اشاره نشده است	اشاره نشده است
۳	محلّی در راه تجاری شیراز به اصفهان	یک گروه راهزن حرفه‌ای	چهل و هفت نفر	تیر و کمان	یک کاروان تجاری	اموال تجاری
۴	بریه در مسیر راه حجاج و مسیر حجاز	یک گروه راهزن حرفه‌ای	دو نفر	نامشخص	مردمان عادی	لباس و وسایل سفر
۵	مسیر اردبیل تا آسیای صغیر	یک نفر راهزن بدون برنامه	یک نفر	فاقد تجهیزات	یک گروه نظامی و مأموران حکومتی مغول	مالیات‌های گردآوری شده
۶	«گریوه باد ناو» حدّ فاصل موقان و اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	شش نفر	نامشخص	یک گروه از مردم عادی	مشخص نشده است
۷	تالش در حدود راه گیلان به اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	گروهی نامشخص	نامشخص	گروهی از مردمان عادی و یکی از سادات	لباس و وسایل سفر
۸	حدفاصل تبریز تا ملاطیان	یک گروه راهزن حرفه‌ای	چهار نفر	شمشیر	یک نفر از مردم عادی	وجهاتی که امانت مردم بوده است
۹	گریوه نیر در حوالی اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	گروهی نامشخص	نامشخص	اشاره نشده است	مشخص نشده است
۱۰	دروازه شهر تبریز	یک گروه راهزن حرفه‌ای	گروهی نامشخص	نامشخص	گروهی از تجار	احتمالاً اموال تجاری

۱۱	استقرار آن‌ها در نیستان‌های سه منزلی بغداد	یک گروه راهزن حرفه‌ای	گروهی نامشخص	نامشخص	گروهی از تجار	اموال تجاری
۱۲	در حدود راه اردبیل به هم‌شهر موقان	یک گروه راهزن حرفه‌ای	سه نفر	تیر و کمان	یکی از مردم عادی	لباس و وسایل سفر
۱۳	پرده لیز اطراف اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	گروهی نامشخص	نامشخص	یک کاروان تجاری	اموال تجاری
۱۴	محمود آباد در مسیر تجاری اصفهان به اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	نامشخص	نامشخص	یک کاروان تجاری	اموال تجاری
۱۵	روستای ساباط در مسیر تجاری اصفهان به اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	تعدادی انبوه	نامشخص	یک کاروان تجاری	اموال تجاری
۱۶	محلّی به نام سپیده دره در راه اردبیل به قراباغ	یک گروه راهزن حرفه‌ای	نامشخص	نامشخص	یک گروه تجاری	اموال تجاری و لوازم شخصی
۱۷	محلّی در مسیر اردبیل اصفهان	یک گروه راهزن حرفه‌ای	نامشخص	نامشخص	یک گروه تجاری	اموال تجاری
۱۸	محلّی به نام گل باریکان در مسیر اردبیل به اصفهان	یک گروه راهزن حرفه‌ای	نامشخص	نامشخص	یک گروه تجاری	اموال تجاری
۱۹	بیرون شهر اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	نامشخص	نامشخص	یک نفر از مردم عادی	لباس و وسایل سفر
۲۰	بیرون شهر اردبیل	یک گروه راهزن حرفه‌ای	نامشخص	نامشخص	یک نفر از مردم عادی	گوسفندان



نمودار ماهیت گروه یا افراد مورد راهزنی قرار گرفته

بررسی و نتیجه

نامانی راه‌ها و افزایش شمار گروه‌های راهزن به‌عنوان یک پدیده اجتماعی در نیمه اول قرن هشتم هجری در ایران مضمون مناسبی برای نشان دادن کرامت و بزرگی شیخ صفی‌الدین بوده است و ابن بزاز به‌عنوان یکی از مریدان طریقت صفوی از این مضمون یعنی راهزنی و موضوع راهزنان جهت بیان حمایت شیخ صفی‌الدین از پیروان و مریدان خود در برابر نامنی و حفاظت در برابر راهزنان استفاده کرده است. به این ترتیب روایت‌های متعددی (۲۰ روایت) در صفوه‌الصفاء درج شده که محتوای آن مرتبط با وضعیت راهزنان است. از بررسی محتوای این روایات می‌توان چنین استنباط نمود که:

ابن بزاز و احتمالاً طریقت صفوی به دنبال اعلام حمایت طریقت از مردم عادی و حتی نیروهای حکومتی در برابر پدیده راهزنی در این روزگار بودند. همچنین محتمل است که طریقت در میان برخی از گروه‌های راهزن نفوذ داشته و در مواردی شیخ نزد ایشان صاحب احترام بوده است. افزون بر این در مواردی حتی از گرویدن راهزنان به طریقت شیخ صفی‌الدین سخن به میان آمده است. دست‌کم با ذکر این داستان‌ها می‌توان از توافق ضمنی بخشی از مریدان شیخ صفی‌الدین با چنین اتفاقی در پیوند با راهزنان سخن به میان آورد.



ابن بزاز همچنین شکل‌هایی از اصول اخلاقی رایج در میان راهزنان را نشان می‌دهد. برای نمونه راهزنان به نماز خواندن فردی که قصد او را کرده بودند، احترام گذاشتند (نک روایت ۱۲). به نظر می‌رسد که در صورت عدم مقاومت کاروان و مسافران، راهزنان با جان آن‌ها کاری نداشتند (روایت‌های ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹). در این اثر عمده گزارش نشان از وجود برخی مشخصه‌های تشکیلات حرفه‌ای و سلسله مراتب راهزنان است. این موضوع را می‌توان از وجود تجهیزات راهزنان به تجهیزات نظامی نظیر شمشیر، کمان، مرکب مشاهده کرد. همچنین وجود سرکرده و سردسته‌ای برای راهزنان و شهرت گروه‌های ایشان به نام رئیس آن‌ها نشان از حضور گروه‌هایی است که پیوسته به این پیشه اشتغال دارند.

عمده برنامه راهزنان و موارد تعرض این گروه‌های مربوط به اهداف اقتصادی بوده و راهزنان در انتخاب موارد راهزنی وجه مالی و اقتصادی را در نظر داشتند و از این‌رو گزارش طیف وسیعی از گروه‌های و بخش‌های مختلف جامعه را در برمی‌گرفت. از تجار و بازرگانان خرده پا، کاروان‌های تجاری گرفته تا مردم عادی و احشام چوپانان و سرانجام در یک مورد مأموران حکومتی و اموال حکومت مغول را در برمی‌گیرد. در مجموع عمده روایات (به‌جز یک مورد) گزارش راهزنی مربوط به گروه‌های غیر حکومتی بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد که در بررسی و بازخوانی فرضیه مطرح شده از سوی پتروشفسکی ملاحظه نتیجه این تحقیق ضروری است. به سخنی دیگر بر خلاف نظر پتروشفسکی (البته ظاهراً وی دربار این موضوع به متن صفوه‌الصفاء امعان نظری نداشته است) که راهزنان را گروه‌هایی علیه حکومت مغول در ایران معرفی کند، موارد گزارش شده از متن صفوه‌الصفاء نشان می‌دهد که از مجموع ۲۰ گزارش راهزنی تنها در یکی از این موارد مأمور حکومتی و نماینده حکومت مورد تعرض قرار گرفته است و در مقابل تنها در یک مورد مأموران حکومت، راهزنان را تحت تعقیب قرار داده بودند.

به نظر می‌رسد کسانی چون پتروشفسکی علاوه بر دیدگاه خاصی که داشته‌اند، عمدتاً به دو جهت راهزنان را در شمار مبارزان و دستجات عاصیان ایرانی علیه حکومت مغول در نظر گرفته‌اند. نخست آنکه تکیه و تأکید آن بر استفاده از منابع تاریخ‌نگاری حکومتی و

منشآت دیوانی دستورالکاتب بوده و این منابع نیز راهزنی و راهزنان را بر اساس گزارشی دیوانی و اداری خود گزارش کرده‌اند و یا به طور کلی به‌عنوان یک مأمور حکومت دست به قلم برده و به موضوع تعرض به مأموران حکومت توجه و تأکید نموده‌اند. از این رو با تکیه بر این منابع حکومتی منطقی است که نتایج تحقیق نیز به گزارش راهزنی از مقامات سیاسی و نمایندگان آن‌ها معطوف گردد.

دوم اینکه در دیدگاه اخیر تجار و بازرگانانی که در این روزگار مورد حمله قرار گرفته بودند و نیز کاروانیان عمدتاً نمایندگان حکومت در نظر گرفته شده بودند. پطروشفسکی به احتمال زیاد بازرگانان و تجار را به‌عنوان «ارتاق» یا گروه‌های تجاری وابسته به امرا، خاتونان و مقامات سیاسی و دیوانی حکومت مغول در نظر گرفته است. در حالی که با پژوهش حاضر نشان داده شد که این بازرگانان و گروه‌های تجاری مورد تعرض قرار گرفته، شامل تجار و بازرگانان خرده پا بودند و بعید به نظر می‌رسد که با ملاحظه پایگاه اجتماعی و دارایی محدودی که از آن‌ها گزارش شده بتوان آن‌ها را ارتاق و یا نماینده ایلخانان، امرای مغول و مقامات بلندپایه حکومت محسوب داشت. افزون بر این حتی در یک مورد نیز گزارشی از پیوند این بازرگانان با امرا مغول و به‌طور کلی تشکیلات حکومتی مغول‌ها ملاحظه نمی‌شود.

سرانجام این پژوهش نشان می‌دهد که کتاب صفوه‌الصفاء در مقایسه با منابع تاریخ‌نگاری، روایت متفاوتی از پدیده راهزنی را در دسترس پژوهشگران قرار می‌دهد. هرچند در این اثر نشانی از دیدگاه‌های حکومتی و اصرار بر تعرض این گروه‌ها به مأموران حکومتی نیست، اما در این اثر راهزنان به‌عنوان گروه‌هایی ذکر شده که به هر روی باید جلوی فعالیت آن‌ها گرفته شود و به‌تصریح شیخ صفی‌الدین، طریقت او مخالف ادامه حیات و تداوم چنین گروه‌هایی است.

منابع و مأخذ

- آقا بزرگ تهرانی، (۱۴۰۵)، *الدربعه الی تصانیف الشیعه*، قم، اسماعیلیان.
- ابن بزاز اردبیلی، (۱۳۷۶)، *صفوه‌الصفاء*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زریاب.
- استنفورد، مایکل، (۱۳۸۲)، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی.
- بیغمی، مولانا محمد بن احمد، (۱۳۸۱)، *داراب نامه، تصحیح ذبیح‌الله صفا*، تهران، علمی فرهنگی.
- پطروشفسکی، ایلیا پولویچ، (۱۳۵۷)، *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*، کریم کشاورز، تهران، پیام، ۲ ج.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، جهان کتاب.
- خسروبیگی، هوشنگ و فرخی، یزدان (۱۳۸۸)، «بررسی تعامل گروه‌های پیشه‌وری با طریقت شیخ صفی‌الدین اردبیلی بر اساس مندرجات صفوه‌الصفاء»، پیک نور، س هفتم، ش دوم، ۱۶-۴۵.
- فرخی، یزدان، (۱۳۸۷)، «بر آن بی‌بها چرم‌آهنگران»، *مزدک نامه: یادبود اولین سال درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر*، تهران.
- گردیزی، ابی سعید عبدالحی، (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- موحد، صمد، (۱۳۶۹)، *ابن بزاز، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۰۶.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، (۱۹۷۶)، *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، تصحیح علیزاده، مسکو، انتشارات دانش.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، (۱۹۶۴)، *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، تصحیح علیزاده، مسکو، انتشارات دانش.

- نیشابوری، فریدالدین عطار، (۱۳۸۷)، *تذکره الاولیاء*، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران، زوار.
- نیکیتین، بازیل، (۱۳۳۹)، «*تجزیه تحلیلی از صفوه‌الصفاء*»، ترجمه باقر امیرخانی، تبریز، نشریه دانشکده ادبیات، س ۱۲، ش ۳.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۷۳)، *جامع‌التواریخ*، تصحیح محمد روشن، مصطفی موسوی، تهران، البرز.
- Floor, W.M. (1987), Asnāf, in: Encyclopedia Iranica, London and New York, Bibliotheca Persica Press, vol: IV, p: 772-778.
- Massignon, Louis (1949), Islamic Guild, Encyclopedia of social sciences, vol. viii, New York, The Macmilan, Company, pp: 214-216.
- Savory, Roger (1998), Ebn Bazzāz, Encyclopedia Iranica, London and New York, Bibliotheca Persica Press vol: VIII, p: 8.